

هزار و نهصد و پنج

صد سال از قانون «جدایی دولت و کلیساها» در فرانسه می گذرد. قانونی که در ۹ دسامبر ۱۹۰۵ به تصویب مجلس ملی این کشور می رسد و به «قانون لائیسیته» معروف می گردد. اکنون، به مناسبت صدومین سالگرد قانونی که در زمان خود، رویدادی تاریخی، بدیع و افتتاح کننده در جهان بود، بهانه ای یافته ایم تا بار دگر در باره ی لائیسیته اظهار نظری کنیم و بر موضوعیت امروزی و مبرم آن در نظام سیاسی- اجتماعی ایران، تاکید نماییم.

در کشور ما، موضوع جدایی دولت و دین اهمیت روز افزونی پیدا کرده و بیش از پیش پیدا خواهد کرد.

از سویی، حکام جمهوری اسلامی، پس از به اصطلاح انتخابات اخیر ریاست جمهوری، کارزار گسترده ای علیه «لائیک ها» و هر آن چه که به زعم شان «لائیک» جلوه می کند، راه انداخته اند (۱). خصومت این جماعت با هواداران جدایی دولت و دین، از ابتدای تکوین دین سالاری در ایران، با توجه به تضاد ریشه ای لائیسیته با این نظام، البته برای ما نا مترقبه و غیر طبیعی نیست.

شگفت انگیز اما، پاره ای موضع گیری ها از سوی افرادی در اپوزیسیون داخل کشور است. از آن جمله است، اظهار نظری که یکی از ملیون ایران اخیراً در روزنامه ی شرق کرده است. ایشان که "نیروهای ملی" را "بنیادین ترین جریان سکولار" و طرفدار "جدایی دین از دولت" معرفی می کنند، از روی بی اطلاعی و یا درکی عامیانه و مبتذل از مقوله ی «لائیک»، معنای آن را چنان وارونه جلوه داده اند که عملاً، در این زمینه، با تبلیغات ضد لائیک رژیم هم صدا شده اند. [در زیر نویسی (۲) به نقد "مطالب" ایشان در رابطه با موضوع مورد بحث مان می پردازم.]

از سوی دیگر، در خارج از کشور نیز که شعار «جدایی دولت و دین»، به راستی، تبدیل به یکی از خواسته های اصلی و برنامه ای اپوزیسیون سیاسی ایرانی شده است، التقاط، ابهام و ناروشنی در این باره کم مشاهده نمی شود. در این جا، جریان های سیاسی مختلف به تناوب صحبت از «لائیک»، «لائیسیته»، «سکولار»، «سکولاریسم» و «جدایی دولت از دین» می کنند. اما این مقوله ها یا پدیده ها را عموماً مترادف و همسان می پندارند، تعریف روشنی از آن ها به دست نمی دهند و توجی به اختلاف ها و ویژگی های شان نمی کنند.

از این رو، به مناسبت سالگرد واقعه ای که حکم تاریخ تولد **حقوقی** لائیسیته در فرانسه را دارد، بر آن شدیم که در پاسخ به پاره ای پرسش ها و رفع ابهام ها تا حد ممکن و در رد برخورد های ناروا و مغرضانه، نکاتی را یاد آور شویم. سرفصل های بحث ما که به دلیل محدودیت نوشتار حاضر در خطوط کلی و اصلی ارایه می شوند، عبارتند از:

۱- بازگشت به تعریف بنیادین لائیسیته بر اساس دو رکن تفکیک ناپذیر آن.

۲- نگاهی به قانون ۱۹۰۵ و چند شاخص اصلی فرایند لائیسیته در فرانسه با تأکید بر این نکته که پدیده ی مذکور ویژه ی این کشور نیست.

۳- تصریح بر اختلاف میان منطق لائیسیته و منطق سکولاریسم (یا سکولاریزاسیون) و دفاع از این تر که لائیسیته چون برنامه سیاسی - اجتماعی، از شفافیت، صراحت و اصولیت بیشتری برخوردار است.

۴- و سرانجام، طرح بحثی پیرامون موضوعیت لائیسیته در جامعه ی ایران و ضرورت مبارزه ی نظری و عملی برای تحقق آن.

دو رکن جدا ناپذیر لائسیته

لائسیته از دو رکن هم تراز و تفکیک ناپذیر تشکیل شده است. هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و شرط وجودی لائسیته را تشکیل می دهند.

- رکن اول، اصل «جدایی دولت و دین» یا «جدایی نهاد دولت و نهاد های دینی» است (۳). [«دولت» (۴)، بنا به تعریف اختیاری ما، شامل سه قوای مقننه، قضایی و اجرایی و به طور کلی همه ی نهاد های عمومی یا دولتی است.]

- رکن دوم، اصل تأمین آزادی وجدان (۵)، از جمله آزادی های دینی توسط دولت لائیک است. در این جا، لائسیته، در تایید و در راستای اصول **اعلامیه ی حقوق بشر و شهروندی** (۲۶ اوت ۱۷۸۹) و **اعلامیه ی جهانی حقوق بشر** (۱۰ دسامبر ۱۹۴۸) در رابطه با آزادی وجدان، اندیشه و بیان عمل می کند (۶).

در توضیح رکن اول یا اصل «جدایی دولت و دین»، می گوئیم که:

- دولت **مشروعیت** خود را از دین، مذهب و یا نهاد دینی چون کلیسا، روحانیون... کسب نمی کند.
- دولت دینی را به رسمیت نمی شناسد، از جمله با ذکر آن در قانون اساسی نظام. دولت و به طور کلی بخش عمومی (دولتی)، عاری از هر گونه نماد دینی است. بنابراین، **نه خود، هویت دینی دارد و نه برای ملت، هویت دینی تعیین و تبیین می کند.**

- دولت با همه ی شهروندان، صرف نظر از تعلقات دینی یا غیر دینی شان، همسان برخورد می کند. به بیان دیگر، دولت برای دین یا مذهبی و یا برای باورمندان به دین یا مذهبی، **امتیاز خاص و ویژه ای** قائل نمی شود.
- دولت مستقل از احکام و قوانین دینی عمل می کند. بدین معنا که سیاست ها و قوانین کشوری یا ملی **مستقل از این که با احکام و قوانین مذهبی مغایرت داشته باشند یا نه**، تعیین و تبیین می شوند.

در توضیح رکن دوم لائسیته یا اصل تأمین آزادی وجدان، می گوئیم که:

- دولت در امور دینی و نهاد های دینی، که به نوبه ی خود مستقل از دولت عمل می کنند، هیچ دخالتی نمی کند.

- دولت دین دولتی یا نهاد دینی رسمی با وزارت خانه و غیره، نمی سازد. نهاد های دینی را تابع خود نمی کند و یا تحت قیمومت خود قرار نمی دهد.

- دولت لائیک، با محترم شمردن **اصل کثرت باوری و کثرت گرای** (پلورالیسم)، آزادی وجدان از جمله آزادی های دینی و هم چنین آزادی های غیر دینی را تضمین می کند. دین باوران، به سان همه ی شهروندان، در اشاعه ی اعتقادات و شعایر خود، **چه به صورت فردی و چه جمعی**، در فعالیت سیاسی و تشکیل حزب سیاسی... آزاد می باشند.

بدین ترتیب، بنا بر تعریف فوق، هر جا که دو رکن مذکور توأمان وجود داشته باشند، می توان از لائسیته به معنای واقعی کلمه سخن راند و هر جا که یکی از دو اصول فوق و یا هر دو غایب باشند، لائسیته یا ناقص است و یا بطور کامل وجود ندارد. به عنوان نمونه، دولت انگلیس را نمی توان کاملاً لائیک نامید، زیرا پادشاه یا ملکه ی آن، در رأس کلیسای آنگیکن (۷) - که صاحب امتیازات خاصی است - وظیفه ی «پاسداری از دین رسمی» و «کلیسای مستقر» (۸) را به عهده دارد. پس رکن اول لائسیته در این جا نقض شده است. به همین ترتیب، دولت های «سوسیالیسم واقعاً موجود» سابق را نمی توان لائیک تلقی کرد، با این که به اصطلاح «ماتریالیست» بودند. زیرا در این کشورها آزادی وجدان از جمله آزادی های دینی شدیداً سرکوب می شدند و در نتیجه رکن دوم لائسیته نقض می گردید. سرانجام، دولت جمهوری اسلامی ایران به طریق اولی با لائسیته بیگانه است زیرا هر دو اصل آن به شدیدترین و خشونت بار ترین شکلی پایمال می شوند.

نتیجه می‌گیریم که لائیسیته، برخلاف پاره‌ای تعریف‌ها و تفسیرهای ناروا، **نه ایدئولوژی یا مذهب جدیدی** است که در این صورت انکارگر خود می‌شود (۹) و **نه دارای مضمونی گسترده و فراگیر** است که پاسخ‌گوی همه‌ی معضلات سیاسی و اجتماعی باشد، چه در این صورت نیز، با تبدیل شدن به «سیستمی تام و تمام»، باز هم نافی خود می‌گردد (۱۰) (برای توضیحات بیشتر در باره‌ی دو برداشت ناروای فوق از لائیسیته، یکی، **نو مذهبی - ایدئولوژیکی و دیگری، بسیط و فراگیرنده** ... رجوع کنید به زیر نویس‌های ۹ و ۱۰).

نتیجه می‌گیریم که:

لائیسیته، فرابندی سیاسی - اجتماعی است که مناسبات میان دولت و دین (یا نهاد دولت و نهاد دین) را در راستای استقلال متقابل آن‌ها با حفظ آزادی‌های دینی، تعیین و تبیین می‌کند. بدین معنا، لائیسیته «چیزی» بیشتر یا کمتر از تعریف و مضمونی که گفته شد، نیست.

«لائیک»، صفتی است که به «نهاد» (۱۱)، برنامه، طرح یا قانون اطلاق می‌شود. از «دولت لائیک»، «مدرسه‌ی لائیک»، «انجمن لائیک»... «برنامه‌ی لائیک» یا «قانون لائیک» سخن می‌رانیم، ولی چیزی به نام «جامعه‌ی لائیک» نمی‌شناسیم، زیرا در جامعه، دین و نهاد‌های دینی حضور دارند و بخشی از جامعه‌ی مدنی را تشکیل می‌دهند. لائیسیته، «جدایی» جامعه و دین نیست بلکه «جدایی» دولت و دین است. در همین رابطه، اگر از «لائیک‌ها» صحبت می‌شود، منظور از این عبارت، طرفداران «جدایی دولت و دین» یا هواداران لائیسیته است. **پس، فرد «لائیک» می‌تواند متدین باشد، همان‌طور که می‌تواند آتیه (بی‌خدا) (۱۲) و یا آگنوستیک (ناشناسا انگار) (۱۳) باشد.**

در لائیسیته، آزادی‌های مذهبی تأمین می‌شوند. یعنی دین‌باوران در جامعه‌ی مدنی آزادند که به صورت مختلف فعالیت کنند. عبارت «دین امر خصوصی است»، تا آن‌جا که مفهوم حقوقی آن مد نظر باشد - یعنی «خصوصی» در برابر «دولتی» - صحیح است اما نه بیشتر. **دین، در جامعه‌ی مدنی، تنها یک امر «خصوصی» به معنای «فردی» نیست بلکه هم امری فردی و هم امری جمعی و اجتماعی است.** پس فعالیت‌هایی که خصلت دینی دارند، از جمله در شکل‌های مختلف جمعی، تشکیلاتی و حزبی... بخشی از فعالیت‌های جامعه‌ی مدنی به حساب می‌آیند. استقلال و آزادی‌شان توسط دولت لائیک تضمین می‌شود.

سرانجام، از تکرار این حقیقت خسته نخواهیم شد که دولت یا نهاد لائیک، نه ضد دین است و نه طرفدار دین، بلکه بی‌طرف، مستقل از دین و فرای آن است. دولت یا نهاد لائیک مبلغ و مروج دین یا مذهبی نیست. دولت لائیک تنها بر مبنای مشروعیتی که از مردم (۱۴)، صرف نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی‌شان، کسب می‌نماید - یعنی آن‌چه که دموکراسی می‌نامیم - عمل می‌کند. در نتیجه، سیاست‌گذاری‌های دولت لائیک تابع هیچ سرمشتق و سرچشمه و اصول آسمانی، مقدس و متعالی (۱۵) نبوده و نمی‌شود.

قانون ۱۹۰۵ و شاخص‌های اصلی لائیسیته‌ی فرانسوی

لائیسیته، با این که به لحاظ مضمونی محدود به کشور فرانسه نمی‌شود، اما در این سرزمین است که چون واژه اختراع می‌شود (۱۶) و چون پدیداری سیاسی - اجتماعی، به صورت کاملی تحقق می‌پذیرد.

۱۹۰۵، همان‌طور که اشاره کردیم، تاریخ تولد حقوقی لائیسیته در فرانسه است. قانون مورد بحث حکم شناسنامه‌ای دارد که این پدیده را نهادینه و رسمی می‌کند.

«**قانون جدایی دولت و کلیساها**» (۱۷) («جدایی» نه از یک کلیسا بلکه از همه‌ی کلیساها) دو رشته‌ی اصول را در بر می‌گیرد: آزادی‌های مذهبی از یکسو و استقلال دولت و دین از سوی دیگر.

در ماده‌ی اول آن می‌خوانیم:

«جمهوری، آزادی وجدان را تضمین می‌کند؛ جمهوری انجام‌آزادانه‌ی امور دینی را تضمین می‌کند.»

ماده ی چهارم قانون، مفهوم ماده ی اول را مشخص می کند: تضمین آزادی های دینی تنها به معنای آزادی وجدان فردی نیست بلکه آزادی جمعی را نیز در بر می گیرد. به این ترتیب، کلیساها معازند طبق مقررات ویژه ی خود، امور خویش را مانند هر انجمن خصوصی حقوقی (غیر دولتی)، مستقلاً سازمان دهند.

اصول مربوط به «جدایی دولت و دین» شامل سه ماده ی مهم زیر می گردد:

«ماده ی دوم: جمهوری هیچ مذهبی را به رسمیت نمی شناسد. به هیچ مذهبی حقوق نمی پردازد و یارانه نمی دهد.» در ادامه ی متن آمده است که کلیساها از این پس نمی توانند در امور دولت دخالت کنند.

«ماده ی بیست و هشتم: تشکیل جلسات سیاسی در اماکنی که معمولاً برای انجام امور مذهبی در نظر گرفته شده اند، ممنوع است.»

«ماده ی بیست و هشتم: از این پس، نصب علامت یا نماد مذهبی بر دیوارها، بناهای دولتی و یا در هر محل عمومی دیگر، به استثنای اماکن دینی، محل تدفین در قبرستان ها و هم چنین موزه ها و نمایشگاه ها، ممنوع است.» (۱۸)

پس از ۱۹۰۵، پیکار لائیک در فرانسه ادامه می یابد و چنان با فرهنگ و سیاست این سرزمین و ملت آمیخته می شود که واژه ی «لائیک» در قوانین اساسی این کشور به ثبت می رسد (۱۹).

اما در کشوری که به عنوان پیش گام و «نمونه» ی جدایی دولت و دین شناخته شده است، لائیسیته سریع و آسان حاصل نمی شود. اگر به گذشته های بسیار دور رجوع نکنیم (۲۰)، فرایند تکوین لائیسیته در فرانسه از اعلامیه ی حقوق بشر و شهروندی در سال ۱۷۸۹ تا تصویب قانون ۱۹۰۵، **صد و شانزده** سال به طول می انجامد. در حقیقت، لائیسیزاسیون در فرانسه دوره های مختلفی را طی می کند و حاصل مبارزات سخت و پر نشیب و فرازی است: گاه قهرآمیز و آشتی ناپذیر و گاه مسالمت آمیز و آشتی پذیر؛ گاه پارلمانی و رفرمیستی و گاه رادیکال و انقلابی. در زیر، **پنج شاخص اصلی** لائیسیته ی فرانسوی را بر می شماریم (۲۱).

- یکم: کلریکالیسم (۲۲) یا روحانیت سالاری و ضدیت آن با جمهوری.

تاریخ لائیسیته در فرانسه، از ابتدای عصر مدرن، تاریخ تعارض میان دو قدرت اصلی یا دو «فرانسه» ای است که در برابر هم قرار می گیرند.

از یکسو، «فرانسه» ی کاتولیک مذهبی که «دختر ارشد کلیسا» محسوب می شود و پادشاه اش «قائم مقام خداوند روی زمین» است. کلیسایی که تا قبل از انقلاب ۱۷۸۹، صاحب قدرت و نفوذی فراوان، هم در حوزه ی سیاست و اقتصاد و هم در زمینه ی اجتماعی و معنوی است. روحانیت کاتولیک فرانسه، تحت قیمومت پاپ و کلیسای روم، سلطنت مطلقه را مشروعیت می بخشد و همواره حامی آن است. در قدرت سیاسی شرکت دارد و در امور دولت مستقیماً دخالت می کند. شاه می آورد و شاه می برد. سرانجام، از تولد تا مرگ انسان، بسیاری از وظایف و تکالیف اجتماعی، چون ثبت احوال، تعلیم و تربیت، بهداشت، ازدواج، امور قضایی ... تا مراسم خاک سپاری را در انحصار خود دارد.

از سوی دیگر، در سده ی نوزدهم، در برابر «فرانسه» ی روحانی سالار (۲۳)، «فرانسه» ی عصر جدیدی قرار می گیرد که متأثر از اندیشه های روشنگری (۲۴) است و با انقلاب ضد سلطنتی وارد عصر جمهوری، دموکراسی، آزادی، برابری، حقوق بشر و شهروندی می شود. **در فرانسه، لائیسیته به واقع در بستر مبارزه ی جمهوری خواهی (۲۵) بر ضد کلریکالیسم برای پایان بخشیدن به «قدرت دوگانه»، از طریق اقدام یک جانبه ی دولت در «جداکردن» خود از کلیسای مقتدر، تکوین می یابد.**

- دوم: دو گونه رفتار دولت با کلیسا طی دوره های مختلف.

یکی، برخوردی است که بنا بر آن، **دولت دست از دخالت در امور کلیسا و دین بر می دارد و اصل «جدایی»** را تقریباً رعایت می کند. در این جا می توان از لائیسیته به معنای واقعی کلمه سخن گفت (۲۶). اما برخورد دیگری نیز، در تناوب با اولی، وجود دارد. دولت با دخالت های خودکامه در امور کلیسا، **سعی می کند این نهاد را تابع و تحت قیمومت خود درآورد** تا بدین وسیله هم از قدرت کلیسا بکاهد و هم از آن مشروعیت بگیرد. پس در این دوره ها (۲۷) از لائیسیته به معنایی که در ابتدای این مقاله تعریف کردیم، دور می شویم زیرا هم اصل «جدایی»

خداشاه دار می شود و هم اصل استقلال و آزادی کلیسا.

- سوم: «مدرسه ی لائیک» زمینه ساز لائیسیته.

در فرانسه، لائیسیزاسیون نظام تعلیم و تربیت، با «جدا کردن» نهاد مدرسه از کلیسا و دین، زمینه ساز لائیسیته در کل کشور می شود. بیست سال پیش از آن که «جدایی» دولت و دین در قانون ۱۹۰۵ رسمیت پیدا کند، «جدایی» مدرسه و دین تحقق می پذیرد. «مدرسه ی عمومی (دولتی)، رایگان و لائیک» (۲۸) یکی از نهاد های اصلی و بنیادین جمهوری فرانسه است. **مبارزه برای ایجاد تعلیم و تربیتی لائیک** (حذف تعلیمات دینی و علایم دینی در مدارس) که خارج از کنترل کلیسا و فرق مذهبی باشد و توسط کادر آموزشی دولتی و لائیک اداره شود، **محرك عمده ای برای اصلاحات لائیک در زمینه های دیگر در کل کشور و از جمله در حوزه ی سیاست می گردد.**

- چهارم: پیکار لائیک جمهوری خواهان، سوسیالیست ها و...

در ثلث سوم سده ی ۱۹، پس از کمون پاریس (۱۸۷۱)، گرایشات جمهوری خواهی و چپ در جامعه ی فرانسه و در پارلمان این کشور تقویت می شوند. اینان از مخالفان شدید *کلریکالیسم* و طرفدار جدایی دولت و دین هستند. از سال ۱۸۷۶، خواست «جدایی دولت و دین» در برنامه ی احزاب سیاسی قرار می گیرد: در برنامه ی جمهوری خواهان، حزب رادیکال، حزب آزاد اندیشان (۳۱) و دو حزب متمایز سوسیالیستی: طرفداران ژان ژورس (۲۹) و حزب کارگری (مارکسیست) ژول گد (۳۰). علاوه بر آن، اقلیت های دینی بویژه پروتستان ها و سرانجام کاتولیک های آزادی خواه و لیبرالی که طرفدار «جدایی» بودند... به دفاع از لائیسیته بر می خیزند. به طور کلی، جریان های سیاسی و اجتماعی ضد *کلریکال* در مجلس، دولت و نهادهای جمهوری سوم از اعتبار و نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار می گردند. رئیس و مخبر کمیسیون مجلسی که طرح قانون «جدایی» را تهیه می کند، عضو دو حزب سوسیالیست و آزاداندیش اند (۳۲). طرح نهایی که در ۹ دسامبر ۱۹۰۵ در مجلس ملی فرانسه به تصویب می رسد، امضای ژان ژورس و آریستید بریان (۳۳)، دو سوسیالیست بنام را دارد.

- پنجم: استقلال جامعه مدنی از دولت چون پیش شرط لائیسیته.

در سال ۱۹۰۱، قانون آزادی تشکیل انجمن ها در فرانسه به تصویب می رسد. انقلاب ۱۷۸۹ و قوانین انقلابی ناشی از آن آزادی تشکل را به رسمیت نمی شناختند و هر گونه تعاون، انجمن و سندیکا و به طور کلی هر واسطه مابین دولت و شهروندان را ممنوع اعلام کرده بودند (۳۴). با قانون معروف به انجمن ها، امکان فعالیت آزاد نهاد های دینی به صورت انجمن های جامعه ی مدنی، خودمختار و مستقل از دولت، فراهم می شود. از نیمه ی دوم سده ی نوزدهم، فعالیت های جامعه ی مدنی در فرانسه رشد می کنند. **خود مختاری و استقلال** جامعه مدنی (نسبت به دولت) به رسمیت شناخته می شوند. **بدین ترتیب، با «جدایی جامعه ی مدنی و دولت»، زمینه ی مساعدی برای «جدایی دولت و کلیساها»، ایجاد می شود.**

پنج ویژگی فوق فرایند جدایی دولت و دین در فرانسه را خاص، رادیکال و تنازعی می کند. در این میان، البته، *کلریکالیسم* نقش اساسی را در تشدید مبارزه ایفا کرده است. اما در این جا باید ادعای مرسوم را رد کنیم. بر خلاف تصویری که لائیسیته را استثنایی فرانسوی قلمداد می کند تا از تعمیم پذیری آن بکاهد، فرانسه تنها کشوری در دنیا نیست که **منطق لائیسیته** را در تمایز با **منطق سکولاریسم** (بر روی «منطق» تأکید می کنیم) پیش گرفته و قانونی در باره ی «جدایی دولت و کلیساها» وضع کرده باشد. سال ها پیش از تصویب این قانون، چندین کشور، از جمله بلژیک، مکزیک، ایالات متحده... شیوه ی «جدایی» را بر گزیده بودند. باید تأکید کنیم که اگر، به راستی، تنها در فرانسه است که لائیسیته به طور کامل تحقق می پذیرد، اما منطق لائیسیته را می توان کم و بیش با تفاوت هایی و طی دوره هایی در کشور های دیگری مشاهده کرد. آن جا که دارای سنت نیرومند *کلریکالیسم* و به همان سان مبارزه علیه آن بود؛ چون بلژیک، اسپانیا، پرتغال و برخی کشور های کاتولیک قاره ی آمریکا چون مکزیک و سرانجام حتا تا اندازه ای و در زمان هایی در ایتالیایی که مرکز مسیحیت در آن قرار داشت... (۳۵).

دو منطق متفاوت: لائسیته و سکولاریسم

«سکولار»، «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون» (۳۴) مجموعه مفاهیم و پدیدارهای پیچیده، جدل برانگیز و پرابهامی هستند که در رشته‌های مختلف به خدمت گرفته شده‌اند: در فلسفه و جامعه‌شناسی؛ در دین‌شناسی و الهیات مسیحی؛ در اقتصاد و تاریخ؛ در فرهنگ و هنر و بالاخره در سیاست. سکولاریسم در طول تاریخ، تعاریف مختلف و متفاوتی پیدا کرده است. نتیجتاً در میان کسانی که از منظر رشته‌ی تخصصی خود این پدیده را مطالعه و بررسی کرده‌اند، اختلاف نظر بر سر تعریف و تبیین سکولاریسم و سکولاریزاسیون فراوان است.

من در کتاب «لائسیته چیست؟»، آن جا که به نقد نظریه پردازی‌های ایرانی پرداخته‌ام، چندین تعریف از سکولاریسم به دست داده‌ام (۳۷). در این جا به اختصار می‌گوییم که **سکولاریسم دارای یک وجه نیرومند دینی - مسیحی (سکولاریزاسیون مسیحیت یا مسیحی) در کنار دو وجه دیگر است: فلسفی (خردگرایی) و سیاسی - اجتماعی («خروج از سلطه‌ی دین»)**.

۱- وجه دینی مسیحی. در اصطلاح‌شناسی (۳۸) مسیحی، «سکولاریزاسیون» را به فرایند ترك مقام و رتبه و تکالیف کلیسایی از سوی صاحب منصبان مسیحی و بازگشت آنان به «سده» (۳۹) یا به نوع زندگی غیر مقدس و «دنیوی»، گویند. به عبارت دیگر، چیز یا پدیداری «سکولاریزه» می‌شود که به آن جهان تعلق دارد، متعالی و قدسانی است و در اثر «سکولاریزاسیون»، دنیوی، این زمانی، غیرقدسانی یا «سکولار» می‌گردد.

جنبه‌ی دیگر «سکولاریزاسیون» در وجه دینی - مسیحی، انتقال یا فروش مالکیت کلیسایی است که از وضعیت غیر موروثی و کلیساوندی به وضعیت خصوصی و موروثی در می‌آید. بدین ترتیب چیزی که به کلیسای خدا تعلق دارد به این دنیا و سده‌ها باز می‌گردد یعنی «سکولار» می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان از انتقال یا فروش املاک کلیسای کاتولیک به شاهزادگان آلمانی که در سده‌های ۱۸ و ۱۹ روی به مذهب پروتستان‌تیسیم آوردند، نام برد. جنبه‌ی دیگر، تبدیل اماکن کلیسایی چون صومعه به نهاد «سکولار» چون بیمارستان ... است.

اما در این وجه، از همه مهمتر، تبیین «سکولاریزاسیون» در الهیات مسیحی است. در این حوزه‌ی دینی، «سکولاریزاسیون» را به فرایند دگرگونی و تحول در میانی ناظر بر مناسبات دین و دنیا (و نه صرفاً دین و دولت) گویند. از آن جمله است، تحول نگاه دین و کلیسا به امور جامعه، دولت و به طور کلی کشور داری، با توجه به الزامات دنیای امروز. به عبارت دیگر آن تحولی در الهیات دینی که استقلال و خودمختاری ساحت دولت و خروج آن از زیر سلطه و قیمومت دین و کلیسا را می‌پذیرد و محترم می‌شمارد. در اروپای غربی، چنین تحولی را ابتدا اصلاح طلبان مسیحی یعنی پروتستان‌ها انجام می‌دهند. کلیسای کاتولیک خیلی بعدها و با تاخیر به جنبش سکولاریزاسیون می‌پیوندد.

سکولاریسم عمدتاً در کشورهای پروتستان رشد و توسعه پیدا می‌کند. در آن جا که جنبش اصلاح دین در اعتراض به قیمومت کلیسای روم بر پا می‌شود. سکولاریسم ریشه در آن برداشت خاص دینی از مناسبات انسان با خدا دارد که مستقیماً به ایمان و وجدان ذهنی هر فرد، مستقل از اتوریتته‌ی مقامات کلیسایی، توسل می‌جوید و از این طریق راه را برای «خودمختاری» انسان در این جهان و با خدای خود هموار می‌سازد.

در غرب، سکولاریزاسیون سیاست یا ره‌ایش دولت از قیمومت کلیسا ریشه در دین مسیحی دارد که بر خلاف دین مجدی که از ابتدا «حکومت و سیاست» کرد، از ابتدا «دین حکومتی» نبود و کار قیصر را از کار خدا «جدا» کرده بود. کلیسای مسیحی، البته بعدها، راه دیگری در پیش می‌گیرد و همواره کوشش می‌کند قدرت زمینی (سیاسی) را تابعی از قدرت الهی (کلیسایی) کند و در بسی جاها نیز موفق می‌شود. اما با این حال و به زعم عده‌ای از اندیش‌مندان، مسیحیت، چون از یدو تأسیس، قانون حکومتی نداشته و «دو دنیا و دو قدرت» را به رسمیت شناخته، در نهایت می‌توانست به «دین خروج از سلطه و قیمومت» دین، تبدیل شود.

۲- وجه فلسفی. در ادبیات خردگرای ملهم از «روشنگری» (۴۰)، سکولاریزاسیون در مفهوم «افسون زدایی»

ماکس وبر (که واژه ی سکولاریزاسیون را هیچ گاه به کار نبرد)، در مفهوم کانتی «بالغ شدن انسان» (نگاه کنید به زیر نوس ۲۴) و در مفهوم «گیتایی» هگلی، فرایند رهایی انسان از قیمومت دین، خرافات و به طور کلی هر چیزی است که به انقیاد آدمی انجامد. در این جا، نقد دین سالاری و سلطه ی همه جانبه کلیسا با ارجاع به عقل و علم برای اصلاح اوضاع نابسامان جهان انجام می پذیرد.

۲- وجه سیاسی - اجتماعی. در این وجه، «سکولاریزاسیون» به معنای فرایند تحول و دگرش تدریجی و هماهنگ دولت، دین و جامعه ی مدنی است که در نهایت به پایان سلطه ی دین و کلیسا بر امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ... (و نه البته به پایان حضور دین در جامعه) می انجامد.

با توجه به آن چه که رفت و به عنوان نتیجه گیری از این بحث، دو اختلاف اساسی لائیسیتیه و سکولاریسم را بر می شماریم:

- اختلاف اول این است که سکولاریسم (برخلاف لائیسیتیه) به لحاظ مفهومی و تاریخی، بار شدید دینی - مسیحی دارد. هم الهیات مسیحی، هم فلسفه ی خردگرا، هم تاریخ مسیحیت و هم پروتستانتیسم به موضوع سکولاریسم و سکولاریزاسیون پرداخته اند و این مقوله را در خدمت مقاصد خود گرفته اند. در نتیجه، تفکیک معانی و مفاهیم مختلف سکولاریسم از یکدیگر و به ویژه تفکیک تعاریف دینی (دنیوی شدن مسیحیت) از تعاریف غیر دینی (خروج از قیمومت دین) یا به عبارت دیگر، انجام گونه ای «لائیسیزاسیون سکولاریسم»، کاری بس دشوار اگر نگوییم ناممکن است.

اما واژه و مفهوم لائیسیتیه دارای چنین ویژگی های متفاوتی (چون سکولاریسم) نیست که کاربرد سیاسی آن را دشوار سازد. لائیسیتیه، نه بار دینی دارد و نه دارای معانی مختلفی است که ناگزیر باید از میان آن ها یکی را انتخاب کرد.

- اختلاف دوم و مهمتر این است که سکولاریسم (بر خلاف لائیسیتیه)، «جدایی دولت و دین» نیست. مترادف دانستن این دو، خطا و التقاط فاحشی است که در بحث های سیاسی امروز اپوزیسیون ایرانی مشاهده می شود. بویژه از سوی کسانی که اصطلاح «سکولار» را به جای «لائیک» به کار می برند چون به غلط تصور می کنند که اولی ضد دین نیست در حالی که دومی هست (۴۱).

در منطق سکولاریسم، دولت و نهاد دین از یکدیگر جدا نمی شوند بلکه به مثابه شریک و همکار (پارتنر) (۴۲)، در پیوند و اتحاد با هم قرار دارند و عمل می کنند. در کشور های پروتستان که راه و منطق سکولاریسم را پیش می گیرند، دولت و پروتستانتیسم استقلال یکدیگر را به رسمیت می شناسند. البته کلیسا موقعیت ممتاز و هژمونیک خود را به لحاظ معنوی و سیاسی از دست می دهد و به یکی از عوامل معنوی و اجتماعی در کنار دیگر عوامل جامعه ی مدنی تبدیل می شود. ولی در عوض، دولت در قانون اساسی خود ارجاع به دین کرده و برخی امتیازات کلیسا را حفظ می کند.

اما در کشورهای کاتولیک، در آن جا که کلیسای کاتولیک و در راس آن پاپ از قدرت و اقتدار بالایی برخوردار اند، لائیسیتیه به صورت اقدام یک جانبه ی دولت در «جدا کردن» خود از کلیسا نمودار می شود. در این جا، «خروج از سلطه ی دین» با همکاری و مشارکت نهاد دین (مانند نمونه ی سکولاریسم) انجام نمی پذیرد.

از بحث بالا نتیجه می گیریم:

آن جا که دین سالاری مقتدری حکم فرماست، آن جا که تحول و اصلاح دین به سوی «خروج از سلطه دین» یا غایب است و یا (چون نمونه ی ایران) بسیار سست و کند پیش می رود، لائیسیتیه بمثابه برنامه و راه کار سیاسی، از شفافیت، صراحت و اصولیت بیشتری (نسبت به سکولاریسم) برخوردار است. زیرا که لائیسیتیه ارجاع به اقدام سیاسی یک جانبه ی دولت در تعیین و تبیین مناسباتش با دین و روحانیت می کند. از این رو می تواند به عنوان برنامه ای سیاسی مشخص طرح شود. در حالی که سکولاریسم (در یکی از معنا های اصلی آن) ناظر بر تحول و دگرپدیی توأم جامعه، دولت و کلیسا به لحاظ فرهنگی، فکری، دینی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی... است. تحول تدریجی به سوی الزامات زمانه، به سوی کاهش و پایان نقش مقتدر و مسلط دین بر جامعه در همه ی عرصه ها از

جمله (و نه تنها) در عرصه ی سیاست و دولت. از این منظر، سکولاریسم تغلیل پذیر به اقدام سیاسی مشخصی نیست. سکولاریسم نمی تواند برنامه ی سیاسی یک سازمان یا جریان سیاسی باشد، اما لائیسیته می تواند.

طرح بحثی پیرامون موضوعیت لائیسیته در ایران

موضوعیت امروزی و مبرم لائیسیته برای ایران بر دو ملاحظه ی آشکار تاریخی زیر استوار است.

- **ملاحظه ی اول**، امتزاج دیرینه و کهنسال دولت و دین در این سرزمین است.

از یکسو، دولت و قدرتی که همواره دین دار یا دین خوی بوده است. بویژه از دوران صفوی (هزارو پانصد میلادی) که روحانیت شیعه راه به مرکز قدرت و حاکمیت سیاسی می برد.

از سوی دیگر، اسلامی که همواره از بدو تأسیس خصلت دین حکومتی را داشته است. دین قانون گذاری و سیاست کردن، دین حکومت بر "امت مسلمان"، دین جنگ و صلح، دین مدیریت امور مدینه، دین دنیوی (سکولار!) و اخروی. بدین سان، پیوند دولت، دین و روحانیت در ایران، در طول تاریخ، با کمیت و کیفیت بیشتر یا کمتری، همیشه برقرار بوده است. اما این پیوند، با استقرار جمهوری اسلامی، به حد اعلی و کمال خود، یعنی **آمیزش** دولت، دین و روحانیت می رسد. کافی است نگاهی به قانون اساسی این نظام بی اندازیم: از ۱۷۵ اصل آن، کمتر اصل مهمی را پیدا می کنیم که التزام به اسلام و احکام دینی در آن قید نشده باشد.

با وجود این، نظریه ی دین سالاری در ایران با جمهوری اسلامی و قانون اساسی اش و یا با رساله های بنیان گذار این نظام، ابداع نمی شود. در حقیقت و به واقع باید گفت که میانی اصلی حکومت دینی را می توان آشکارا از آغاز «تجدد ایران» و در بنیاد همان «تجدد»، یعنی در قانون اساسی مشروطه یافت.

قانون اساسی مشروطه، در متممی که به اصول نظام می پردازد، با این که «قوای مملکت را ناشی از مردم» می داند (اصل بیست و ششم) - اصلی که دموکراتیک و لائیک است و همواره مورد استناد آزادی خواهان ایران قرار می گیرد - در عین حال، **برای نخستین بار در شکل اصول قانونی**، اهم شاخص های اصلی یک نظام دین سالار را طرح می کند. جالب این جا است که صد سال پیش، هم زمان با **قانونی شدن** «جدایی دولت و دین» در فرانسه، در ایران، **اصول دین سالاری (تتوکر/تیک (۴۳)) قانونی می شوند**. یاد آوری چند اصل اساسی متمم قانون اساسی مشروطه، در این جا، به هنگام صدمین سالروز آن، بی فایده نخواهد بود:

اصل های اول و دوم متمم قانون اساسی مشروطه، هفتاد سال بعد، میانی قانون اساسی جمهوری اسلامی می گردند.

اصل اول: مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه ی حقه ی جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.

اصل دوم: مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر... و بذل مرحمت... شاهنشاه اسلام و مراقبت حجج اسلامیه... و عامه ی ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه ی اسلام... نداشته باشد.

اما در متمم قانون اساسی مشروطه، میانی دین سالاری به همین دو اصل ختم نمی شوند:

اصل هجدهم: تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد.

اصل بیستم: عامه ی مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد است.

اصل بیست و یکم: انجمن ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشند... آزادند.

اصل بیست و هفتم: (در باره ی قوه ی مقننه): استقرار قانون موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه...

(در باره ی قوه قضاییه): قوه ی قضاییه مخصوص به محاکم شرعیه در شرعیات و به محاکم عدلیه در عرفیات است (۴۴).

- ملاحظه ی دوم من این است که در «اندیشه ی سیاسی ایرانی» - اگر بتوان از چنین اندیشه ای سخن راند - و در «سیاست» های اپوزیسیون آزادی خواه ایرانی، همواره یک چیز غایب بوده است و آن، نظریه ی «جدایی دولت و دین» است. به جرات می توان گفت که در گفتمان و ادبیات سیاسی ما، به طور مشخص از مشروطه به این سو، واژه هایی چون «لائیک»، «لائیسیته»، «سکولار»، «سکولاریسم» و «جدایی دولت و دین» حلقه های مفقوده و ناپیدایی بوده اند.

نزد روشنفکران تجدد خواه و پیشگامان مشروطه، به استثنای آخوندزاده و آقاخان کرمانی که نسبت به نقش دین در عصر جدید، موضعی صریحاً انتقادی و نفی گرا داشتند، دیگران یعنی قانون طلبانی چون مستشارالدوله، ملکم خان... همواره در پی تلفیق «تجدد» و قوانین آن با شریعت اسلام بودند. "به اندیشه های مدرن، چاشنی اسلامی زدند و برای پیش برد مقاصد سیاسی خود به دنبال این مجتهد یا آن مجتهد افتادند" (۴۵). و این همه، بی آن که به یکی از اصول اساسی «مدرنیته» که جدایی دولت و دین باشد، کمتر اشاره ای نمایند. "مستشارالدوله با انتشار «یک کلمه» در ایران، اصلی ترین مواد اعلامیه حقوق بشر فرانسه را... به زبان فارسی ترجمه کرد و آن ها را با آیات و احادیث بسیار تطبیق داد تا نگویند که آن اصول مخالف شرع است" (۴۶).

اما پس از مشروطه نیز، تغییر و تحولی در بیگانگی اندیشه ی سیاسی ایرانی با نظریه ی «جدایی دولت و دین» حاصل نمی شود. کمتر نوشتاری سیاسی در این دوره یافت می شود که بحثی نظری و استدلالی در این باره کرده باشد. در این میان، یحیی دولت آبادی از نوادری است که در دوره ی رضا شاه با بینشی تاریخی چنین می نویسد:

"دیگر آن که بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق العاده که از این راه در مرکز ریاست روحانی هویدا شد و روحانیان پیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند، عموم روحانیان به استثنای وجود های مقدس و منزه روحانی می کوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده از این راه بر اعتبارات خود بیفزایند، در صورتی که امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل می سازد.

با وجود این، دولتیان در برانگیختن روحانی نمایان در برابر روحانیان حقیقی برای شکستن صورت و بر هم زدن عظمت آن ها کوتاهی نمی نمایند و در سایه این سیاست باطل برای تاخت و تاز روحانی نمایان طماع و روحانی زادگان بی سواد میدان وسیعی تهیه می شود که به واسطه وجود آن ها، خرابی کار روحانیت و متزلزل اساس سیاست هر دو بر زیادت می گردد" (۴۷).

در این جا، نویسنده ی حیات یحیی، با نگرشی که البته خالی از ابهام نیست (طرح «امتزاج سیاست و روحانیت» به جای دولت و دین و یا طرح سازش دولتیان و روحانی نمایان صرفاً به خاطر "بر هم زدن عظمت روحانیان حقیقی")، به دو نکته ی اساسی و مهم در لائیسیته (بی آن که نامی از آن آورده شود) اشاره می کند. یکی، ضرورت جدایی نهاد دولت و روحانیت است که آمیزش این دو موجب "تزلزل اساس سیاست" می شود و دیگری ضرورت عدم دخالت دولت در امور دین ("برانگیختن روحانیون...") است که چنین دخالتی نیز سبب "خرابی کار روحانیت و تزلزل اساس سیاست" می گردد.

می دانیم که استبداد پهلوی ها (پدر و پسر)، تقابلی با «لائیک»، «لائیسیته» و «جدایی دولت و دین» نداشت. دولت در این نظام، علاوه بر سرکوب خشن آزادی وجدان و عقیده که ناقض اصل دوم لائیسیته است، همواره در پی کسب مشروعیت سیاسی و معنوی از روحانیتِ هوادار سلطنت بود که این نیز ناقض اصل دیگر لائیسیته است. در این دوران، روشنفکران و آزادی خواهان - چه نزد «ملیون» و چه در میان «چپ ها» - سرگرم مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی به یاری و همراهی نیروهای مذهبی و "روحانیون مبارز" مخالف استبداد و استعمار بودند. در این راه و روشی که بر آن ابهام و التقاط حاکم بود، در این «هم سوپی ضد دیکتاتوری و ضد استعماری و ضد امپریالیستی» با نیروهای مذهبی و روحانی، یک شرط اساسی همکاری کاملاً فراموش گردید: اصل جدایی دولت و دین در نظام سیاسی آینده.

بدین ترتیب، ضرورت جنبش فکری و عملی برای تحقق لائیسیته در ایران از دو ملاحظه ی فوق ناشی می گیرد.

طی این جنبش، **تاخیر تاریخی صد ساله ای** را باید جبران کرد. **تاخیر تاریخی** در مبارزه برای جدایی دولت و دین در ایران. **تاخیر تاریخی** از سوی جمهوری خواهان و دموکرات های ایران در قرار دادن اصل فوق در سرلوحه ی برنامه ها، اتحاد ها و همکاری های خود. و سرانجام، **تاخیر تاریخی** آن چپ سوسیالیست ایرانی که ادعای مبارزه برای رهایی انسان از قید و بند های زمینی و آسمانی را داشته است ولی در چنبره ی بینش استالینی و سوسیالیسم توتالیتِر واقعاً موجود، نتوانست جمهوریت، دموکراسی و لائیسیتِه را در کانون مبارزه ی مرحله ای و تاریخی خود قرار دهد.

پیکار لائیک در ایران، بی تردید سهل و آسان به دست نخواهد آمد. از بدو امر، با واژه ای سر و کار داریم که ترجمه پذیر در زبان فارسی نیست، همان طور که در زبان های دیگر دنیا نیز برابری نیافته است. لائیسیتِه، در ضمن، به «عرف» یا «عرفیت» که مفهوم دیگری است، قابل تقلیل نیست. پس به همان ترتیب که در طول زمان و طی مبارزات سیاسی و اجتماعی، واژه های غربی (یونانی- لاتینی) چون «دموکراسی»، «سوسیالیسم»، «لیبرالیسم»... جا افتاده اند، اصطلاح «لائیسیتِه» نیز، به همین عنوان، می تواند وارد ادبیات سیاسی ایرانیان گردد.

فرایند تحقق پذیری لائیسیتِه در کشور ما می تواند شکل های بدیعی به خود گیرد که از هم اکنون قابل پیش بینی نیست. اما آن چه که به هر حال مسلم است، وجود یا بیکره ی مشترک و واحدی است که بر روی آن لائیسیتِه بنا خواهد شد: «جدایی دولت و دین» و «آزادی وجدان و عقیده»!

۹ دسامبر ۲۰۰۵

۱۸ آذر ۱۳۸۴

یادداشت ها

(۱) نشانه های این کارزار را می توان در اظهارات احمدی نژاد، رئیس جمهور جدید ایران، چه هنگام فعالیت های انتخاباتی ایشان و چه پس از آن در اقدامات بنیاد گرایانه و سرکوب گرانه ی فرهنگی و سیاسی هیأت حاکمه ی جدید یافت.

(۲) در روزنامه شرق، شنبه ۲۶ شهریور ۱۳۸۳، مطلبی از آقای پرویز رجواند در نقدی بر مقاله ی آقای قوچانی تحت عنوان «عصر جدید» چاپ شده است. نکاتی که در مطالب آقای رجواند موجب حیرت ما شده است چنین است:

«شما (در خطاب به آقای قوچانی) «آته ایست» ها [لامذهب ها] و لائیک ها را که اصل مذهب را نفی می کنند و آن را «افیون جامعه» قلمداد ساخته و مبارزه بی امان با آن را در سرلوحه مبارزات ایدئولوژیک خویش قرار داده اند با نگرش «سکولاریسم» که نه تنها هیچگاه در راستای نفی مذهب و دین گامی بر نداشته که بسیاری از مبشران آن خود دارای اعتقادات آیینی بوده اند، یکسان پنداشته اید و نیروهای ملی معتقد به سکولاریسم را با جریان های چپ مارکسیست در یک ردیف قرار می دهید... بر اساس کدام واقعیت تاریخ معاصر ایران شما به خود حق می دهید... به گونه ای حیرت انگیز بنیادی ترین جریان سکولار ایران یعنی نیروهای ملی و محور آن ها جبهه ملی ایران را نادیده بنگارید... دستیابی به سکولاریسم را به چپ های کمونیست نسبت ندهیم و بپذیریم که این مهم از آغاز از میان تعکر ملی برخاسته و تا به امروز این پرچم همیشه بر دوش نیروهای ملی حمل شده است.»

گفته ی فوق حکایت از بی اطلاعی نویسنده و یا درک عامیانه ایشان از مقوله ی لائیک می کند در ضمن

این که حاوی ادعایی بحث انگیز و بی پایه است.

- **اول** این که در این جا، آته ایست ها (لامذهب ها) و لائیک ها، بسان کسانی که اصل مذهب را نفی می کنند و دین را افیون توده ها می دانند، **همسان** فرض شده اند. بدین ترتیب، آقای ورجاوند، **خود**، دست به همان شیوه ی **شبه سازی** ناروا، بی پایه و بی اساسی می زند که به دیگران نسبت می دهد و آن را محکوم می کند.

- **دوم** این که «لائیسیته» نه بی خدایی، نه لامذهبی و نه منکر اصل مذهب است و «لائیک»، همان طور که در متن گفتیم، کسی است که طرفدار جدایی دولت و دین است و می تواند مؤمن و دیندار باشد یا غیر دینی و بی خدا و یا آگنوستیک. پیش پا افتاده ترین و عامیانه ترین برداشت ها از «لائیک»، در جهان امروز، دیگر حاوی چنین احکام نادرست و ساده انگاری نیستند. من در جای دیگر و در مقاله ی حاضر به تفصیل در این باره صحبت کرده ام. تنها برای اطلاع، نکته ای را یادآور می شوم. بحث لائیک در فرانسه که گهواره ی لائیسیته تلقی می شود، **قبل از شکل گیری چیزی به نام مارکسیسم** طرح می شود. مهمترین و بیشترین معماران آن، نه مارکسیست ها که در آن زمان اقلیتی ناچیز بودند و بیشتر در فکر سوسیالیسم (چون حزب کارگری معروف به **گه دیست ها** (Guesdistes) بلکه جریان های سیاسی و عقیدتی دیگری بودند چون لیبرال ها، جمهوری خواهان، رادیکال ها (حزب رادیکال)، سوسیالیست های میانه رو چون **ژان ژورس و آریستید بریان** و همراهان شان، پروتستان ها، و دیگر اقلیت های دینی... چون یهودیان مترقی... و سرانجام بخشی از کاتولیک های آزادی خواهی که بر خلاف رهبری کلیسای خود طرفدار جدایی دولت و دین بودند.

- **سوم** این که بحث اختلاف میان لائیک و سکولار چندین جنبه دارد که در این مقاله به آن ها پرداخته ایم و به هر حال پیچیده تر از آن است که در این جا آقای ورجاوند، با ساده انگاری و «سیاه و سفید» نگری حیرت انگیز خود (لائیک = لادینی و سکولار = آیین داری)، به خواننده ارایه می دهند.

- **و سرانجام** این ادعای **خود مرگزینانه (که عموماً خاصه ی «ملیون» ایران است)** که گویا اینان بودند که از همان ابتدا «جدایی دولت و دین» و «سکولاریسم» را در جنبش سیاسی ایران طرح کرده اند و «تا به امروز این پرچم همیشه بر دوش نیروهای ملی (به خوانیم جبهه ملی) حمل شده است»، جای هزار و یک تردید دارد. در کدامین برنامه سیاسی جبهه ملی از «جدایی دولت و دین» و «سکولاریزاسیون» جامعه سخن رفته است؟ در متن طرح کردیم که طی صد ساله ی گذشته، با ورود «تجدد» به کشور ما، مقوله ها و پدیده هایی چون «لائیک»، «لائیسیته»، «سکولار»، «سکولاریسم» و «جدایی دولت و دین»، **حلقه های مفقوده ی «اندیشه سیاسی ایرانی» را تشکیل داده اند.**

Séparation de l'Etat et des Eglises (۳)

Staat, State, Etat (۴)

Liberté de conscience (۵)

(۶) / اعلامیه حقوق بشر و شهروندی به تاریخ ۲۶ اوت ۱۷۸۹، برآمده از انقلاب فرانسه است. در ماده دهم آن می خوانیم: «هیچ کس نباید به خاطر عقایدش، حتا مذهبی، مورد آزار قرار گیرد...» (ترجمه از متن اصلی به زبان فرانسه).

اعلامیه جهانی حقوق بشر به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد است. در ماده هجدهم آن آمده است: «هر شخصی حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود؛ این حق مستلزم تغییر دین یا اعتقاد و هم چنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد، در قالب آموزش دینی، عبادت و اجرای آیین ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی، به طور خصوصی یا عمومی است.» (ترجمه ی مجد جعفر پوینده - نوشته ی گلن جانسون - اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و تاریخچه ی آن - چاپ سوم، ۱۳۷۸، تهران، نشر نی).

Anglican (۷)

Eglise établie (۸)

(۹) برداشت سیاسی - فلسفی ای از لائیسیته وجود دارد، به نام لائیسسیم Laïcisme، که از آن دکترین، اخلاق، ایدئولوژی و سیستم می سازد و یدین سان عملاً دین یا ایدئولوژی جدیدی را جانشین دین سالاری کهن می کند. در این ایدئولوژی سازی نامیمون و افراطی، لائیسیته تبدیل به «دین سالاری» دیگری و این بار «سکولار» می شود؛ هیولای جدیدی که برای نابودی اش، لائیسیته، در اصل، به وجود آمده است.

(۱۰) برداشت بسیط و فراگیری نیز از لائیسیته و حتا سکولاریزاسیون وجود دارد که در قالب این مفاهیم می خواهد به همه ی پرسش های سیاسی-اجتماعی جامعه پاسخ گوید. در این جا نیز، لائیسیته به چیز دیگری، فرای موضوع اصلی اش، تبدیل می شود. در این باره رجوع کنید به کتاب «لائیسیته چیست؟» و بخش مربوط به نقد نظریه پردازی های ایرانی... نشر اختران - ۱۳۸۴.

Institution (۱۱)

(۱۲) Athée، واژه ای یونانی است که از حرف «آ» «A» و تتوس theos تشکیل شده است. پیش وند A به معنای «نه» یا «بی» و تتوس به معنای خدا است. مجموعاً «بی-خدا» و بی خدایی Athéisme می شود.

(۱۳) Agnostique, Agnosticisme، به همان ترتیب زیر نویس ۱۲، از حرف «بی» (A) (آ) و gnose که شناخت و معرفت است، تشکیل شده است. مجموعاً به معنای ناشناسا انگار، ناشناسا انگاری، نمیدانمی، لادری و لادریگری است.

(۱۴) «لائیک» laïc و «لائیسیته» Laïcité اشتقاقی از «لایکوس» Laikos یونانی است که این دیگری نیز ریشه در اصطلاح «لائوس» laos یونانی دارد. نزد هومر، لائوس عنوانی است که به «سربازان عادی» در برابر سران و فرماندهان ارتش اطلاق می گردد. با تأسیس شهر (پولیس Polis) در یونان، لائوس معنای «مردم»، «افراد شهر»، «اعضای شهر»، «شهروندان» و یا «مردمان مجتمع در شهر» را پیدا می کند.

(۱۵) Transcendance که به معنای متعال، برین، استعلایی و ترفارزنده است.

(۱۶) در ۱۱ نوامبر ۱۸۷۱، برای نخستین بار، اصطلاح «لائیسیته» در روزنامه فرانسوی Patrie (میهن) به مناسبت انتشار گزارشی از جلسه ی شورای شهر پیرامون نظام آموزشی و اظهار نظر یکی از اعضای سوسیالیست شورا در باره ی «لائیسیته» در مدارس، طرح می شود.

(۱۷) قانون ۱۹۰۵ موسوم به «قانون در باره ی جدایی دولت و کلیساها»: Loi sur la séparation de l'Etat et des Eglises به «قانون در باره ی لائیسیته» شهرت یافته است. همان طور که از نامش پیداست، این «جدایی» نه از يك کلیسای خاص بلکه از همه ی کلیساها و ادیان است.

(۱۸) برای مطالعه ی قانون ۱۹۰۵ و مواد مندرج در آن، از جمله، رجوع کنید به:

Jean Bousinesq, La laïcité française, Editions du seuil, avril 1994

(۱۹) در قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه (۲۷ اکتبر ۱۹۴۶) آمده است: «... سازماندهی آموزش عمومی رایگان و لائیک در تمامی سطوح، تکلیف دولت است» و در اصل اول قانون گفته می شود که: «فرانسه، جمهوری ای لائیک است».

در قانون اساسی کنونی فرانسه (جمهوری پنجم) آمده است: «ماده دوم: فرانسه جمهوری ای تقسیم ناپذیر، لائیک، دموکراتیک و اجتماعی است. جمهوری برابری همه ی شهروندان را در برابر قانون، قطع نظر از منشأ، نژاد و یا مذهب آنان، تضمین می کند. جمهوری همه ی اعتقادات را محترم می شمارد.»

(۲۰) آغاز فرایند «جدایی دولت و دین» در فرانسه را می توان در قرون وسطی با صدور «حکم نانت» L'Edit de Nantes در سال ۱۵۹۸ توسط هانری چهارم نشان داد. طبق آن، برای نخستین بار در اروپا، تعلق مذهبی از تعلق ملی جدا می گردد و مشروعیت دو مذهب کاتولیک و پروتستان اعلام می شوند. این حکم در سال ۱۶۸۵ توسط لویی چهاردهم فسخ می شود.

(۲۱) برای مطالعه ی تاریخچه ای از فرایند تکوین لائیسیته در فرانسه رجوع کنید به کتاب «لائیسیته چیست؟» بخش چهارم، نشر اختران - ۱۳۸۴.

(۲۲) Cléricisme از واژه Clerc که به معنای روحانی یا صاحب منصب کلیسایی است، برگرفته شده

است. *کلریکالیسم* به معنای روحانی سالاری، اقتدار کلیسا و کشیشان (یا روحانیون) و دین سالاری است.

(۲۳) Clérical

(۲۴) Aufklärung, Lumières: «روشنگری»، به دیده ی **کانت**، زمانی است که انسان از وضعیت صغیری و تحت قیمومت و سرپرستی دیگری قرار داشتن - که **خود مسبب آن است** - بیرون آید. به عبارت دیگر، **متکی به خود شود، به اندیشه و خرد خود**. («روشنگری چیست؟» نوشته ی امانوئل کانت).

(۲۵) Republicanisme

(۲۶) نمونه ی این برخورد را می توان در قانون ۱۹۰۵ و پس از آن مشاهده کرد.

(۲۷) تاریخ فرایند تکوین لائیسیتیه در فرانسه را می توان به صورت زیر دوره بندی کرد:

- دوره ی اول «جدایی»، ۱۷۹۵ - ۱۸۰۱

- دوره ی توافق نامه ی ناپلئونی (Concordat) با کلیسای کاتولیک و پاپ، ۱۸۰۱ - ۱۸۷۱.

- دوره ی دوم «جدایی»، کمون پاریس - ۱۸۷۱.

- دوره ی مبارزه برای «مدرسه ی لائیک» در جمهوری سوم، ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰.

- دوره ی سوم «جدایی»، آغاز سده ی بیستم، ۱۹۰۳ - ۱۹۰۵.

(۲۸) Ecole publique, gratuite et laïque

(۲۹) ژان ژورس Jean Jaurès سوسیالیست بنام فرانسوی (۱۸۵۹ - ۱۹۱۴)، بنیان گذار حزب *سوسیالیست فرانسه* (متمايز از حزب ژول گد Jules Guesde که مارکسیستی بود) و مؤسس روزنامه ی *اومانیتیه*. در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۴، به خاطر موضع گیری اش بر ضد جنگ جهانی اول، ترور می شود.

(۳۰) ژول گد Jules Guesde (۱۸۴۵ - ۱۹۲۲) مروج و مبلغ مارکسیسم در فرانسه و بنیان گذار حزب سوسیالیست کارگری (در مقابل سوسیالیسم ژورسی) است.

(۳۱) Parti des libre penseurs . تعدادی از کوشندگان لائیسیتیه در فرانسه از درون این جریان فکری، فلسفی و سیاسی برخاستند. اینان، تحت تاثیر خرد گرایی عصر روشننگری فرانسه، شدیداً بر علیه کلریکالیسم مبارزه می کردند.

(۳۲) کمیسیون، ابتدا، به ریاست فردینان بویسون Ferdinand Buisson از حزب آزاداندیشان و آریستید بریان Aristide Briand، به عنوان مخبر کمیسیون، از حزب سوسیالیست ژورسی بود.

(۳۳) کمیسیون مجلس برای تنظیم طرح قانونی در باره ی «جدایی دولت و کلیساها»، در سال ۱۹۰۲ تشکیل می شود و پس از سه سال کار، تحقیق و بررسی، سرانجام، طرح نهایی را برای تصویب هر یک از مواد آن به مجلس می آورد. **کل قانون موسوم به «جدایی دولت و کلیساها» با ۳۴۱ رای موافق و ۲۳۳ رای مخالف در ۹ دسامبر ۱۹۰۵ به تصویب می رسد.**

(۳۴) قانونی که در سال ۱۷۹۱ در انقلاب فرانسه وضع شد و هر گونه تشکیلات سندیکایی و انجمنی را ممنوع اعلام کرد. این قانون نام گزارش گر پارلمانی اش را به خود گرفت: قانون *لوشاپولیه* La Loi Le Chapelier.

(۳۵) برای مطالعه ی لائیسیتیه و سکولاریسم در اروپا رجوع کنید به «لائیسیتیه چیست؟» بخش پنجم، نشر اختران - ۱۳۸۴.

(۳۶) سه واژه ی مذکور Sécular - Sécularisme Sécularisation بر اساس ریشه ی مشترک لاتینی Saeculum (یا siècle در زبان فرانسه) که معنای «سده» یا «صد ساله» را می دهد، ساخته شده اند. سیکولوم Saeculum در کتاب مقدس، ترجمه ی Aion یونانی است که نزد هومر نیروی حیات، زندگی، طول زمان را بیان می کند. بطور خلاصه، سکولاریزاسیون را می توان **انطباق با این جهان، با سده و ایام ما تبیین کرد و یا به معنای سازگاری با روزگار ما، این جهانی شدن، دنیوی شدن، گیتی گرایی و گیتیانه تعریف نمود.** (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به «لائیسیتیه چیست؟» بخش ششم).

(۳۷) «لائیسیتیه چیست؟» بخش ششم.

Terminologie (۳۸)

Siècle (۳۹)

Aufklärung, Lumières (۴۰)

(۴۱) چون آقای ورجاوند، رجوع کنید به زیرنویس ۲

Partenaire (۴۲)

Théocratie (۴۳)

(۴۴) در *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، نوشته ی مصطفی رحیمی.

(۴۵) *مشروطه ی ایران*، ماشاالله آجودانی، ص ۲۱۹، نشر اختران، ۱۳۸۲

(۴۶) *همان*، ص ۲۵۶

(۴۷) *حیات یحیی در دو کتاب و ۴ جلد*، نوشته ی یحیی دولت آبادی، جلد ۱-۲، انتشارات عطار - انتشارات فردوس، چاپ ششم، ۱۳۷۱